

نامه‌ای به سفیر کبیر ایران در استانبول

دکتر یوسف اوز*

چکیده

نامه زیر، در ۷ صفر ۱۳۲۳ ق. / ۱۲ آوریل ۱۹۰۵ م خطاب به کنسولگری ایران در استانبول ارفع الدوله میرزا رضاخان دانش نوشته و به دست برهان‌الدین بلخی پسر شیخ سید سلیمان بلخی صاحب کتاب ینایع الموده کتابت شده است و مشتمل بر زندگینامه مفصل سید سلیمان بلخی و در عین حال، حاوی اطلاعات فرهنگی و ادبی درباره خانواده بلخی و روابط اعضای خانواده مزبور با اشخاص مهم از این رونامه زیر، ویژگی یک مدرک تاریخی را هم داراست.^۱

کلید واژه: برهان‌الدین بلخی، شیخ سید سلیمان بلخی، خانواده بلخی، رجال عثمانی.

نامه‌ای به ارفع الدوله رضاخان دانش

سفیر کبیر سابق ایران در استانبول

ایران حکومتک سابق استانبول سفیر کبیری ارفع الدوله رضادانش خانه یازلمشدر
مومی الیه الیوم جمعیت اقوام اعضاسندندر (۱۹۲۷ م).^۲

*. عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه سلجوق در قونیه - گروه زبان و ادبیات فارسی.

ای دلیل دل گم گشته! خدا را مددی که غریب از نبرد ره، به دلالت برود حضرت سید شیخ سلیمان الحسینی البلخی^۳ - طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - پدر بزرگوار این دعاگوی مودت شعار است. مرحوم مشارالیه اَباً عن جَدِّ، پیرزاده آزاده حکمداران قندوز و بدخشان است و مقتدا و مربی تمامی قبایل قطفن است. مکتوباتی که در نزد ثناخوان شما موجود و محفوظ است که امروز ترجمان دل بی حاصل ماست و برهان بحث مدعاست.

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

حضرت قبله گاهم در تاریخ ۱۲۶۹ هجری با سه منکوحه (سیده سعیده، سیده آی قوزی، سیده بیگم جان) و یک جاریه مستشرفه (دردانه) و شش اولاد (غلام قادر، احمد سعید، محمد بهاء الدین الحق، محمد برهان الدین قلیچ، آی جان، ساجده)، یولده ایکن تولد ایدنلر^۴: (محمد علی، فاطمه الزهرا) و چندین کنیز و غلام فرمانبردار و به مقدار سیصد نفوس مرید و مریده جانسپار، از توفیقات سبحانی و از جذبات رحمانی، سلطان ابراهیم ابن ادهم وار، ترک دارات و دار و دیار نموده به روز شنبه مسعود «پیش از دو روز تحویل شمس به برج حَمَل» عاقبت محمود، عازم کعبه مقصود شده‌اند. هجرت آن رهنمای سالکان طریق محبت داستان دلسوز است و جان افروز. مختصر نیست، ولی مطوّل است. چون زلف دلبر از خوف اطنابِ ملالتِ اختصاص و از عدم گنجایش عربضه الاخلاص، از بیان آن بالمره صرف نظر کردم.

بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنی بسیار

و در تاریخ ۱۲۷۸ ه. ق. به پایتخت دولت ابد مدّت عثمانی، که شهر شهیر استانبول است، شرف وارد شدند و با اراده سنیّه آن مسافر عزیز را مع متعلقات و مریدان، مأمورین تشریفات به احترامات فوق العاده و به اعزاز تمام به مسافرخانه خسروانه بردند و در استراحت ایشان سعی بلیغ نمودند. آن عالی مقام، مادام الایام که در مسافرخانه همایون شوکت مقرون بودند، از کتبخانه سلاطین عظام عثمانیه کتابهای نفیس را بالواسطه آورده و به استنساخ آنها سه کاتب خوشنویس مقرر داشتند. پس از اقامت شش سال خیریت اشتهال، از سلطنت سنیه رخصتی خواستند که به زیارات کثیرالبرکات حریمین محترمین مشرف بشوند. حکومت سنیه نیز اذن دادند و به اقامت آن سرخیل قبایل، در مدینه منوره شایسته منزل و معاش ماهیه و مصارف راهیه و سایر

تخصیص نمودند. در آن اثنا بی اذن و رخصت آن یگانه دوران، خانقاه رئیس مجلس مشایخ فیض الله را در حین وفاتش دوازده اعضای مجلس و رئیس جدید عثمان صلاح الدین المولوی به آن مسافر عزیز توجیه کردند. چون آنها همه از ارادت کیشان آن شیخ کامل بودند، متعاقب آن خدمت به حضور آن رشادت مآب و سیادت انتساب آمده خبر دادند و آن عالیجناب فرمود من از شما هرگز تکیه نخواسته‌ام و قبول نمی‌کنم.

من طالب دوستم، نیم طالب پوست

در جواب گفتند: فرموده حضرت سیادت پناهی راست است، اما می‌خواهیم از مهر پرتو بار کمال شما استناره‌ای بکنیم و از بحر گوهر بار عرفان شما استفاضه‌ای، و حضرت شما در این باب از غایت لطف، ملتئم ما را قبول نمایید و خاطر این درویشان را خرم و خرسند بفرمایید.

گدای کوی شماییم و حاجتی داریم روا مدار که محروم از آستان برویم
 خلاصة الکلام، در قبول درگاه شیخ مراد البخاری که در جوار ابی ایوب الانصاری - رضی عنه الباری - واقع است، اصرار و التماس مشتاقانه ایشان از حد گذشت و دل آن مرشد مشفق به رقت آمد و فرمود کتاب الله را بیاورید تا تفأل بکنم. اگر حق اجازتی بدهد، امتثال امر جلیل الشان می‌کنم و اگر ندهد نیز اتباع فرمان می‌نمایم. و شما که اهل دیانتید، باید به کلام حضرت رب العزت اطاعت بکنید. در جواب گفتند: آری به جان و دل اطاعت می‌کنیم. در آن مجلس، داعی حاضر بودم. به امر آن بزرگوار، از کتبخانه قرآن را آوردم و به دست مبارکش دادم. در حال بوسید و بگشاد و به فال در سوره یونس در اوّل صحیفه، این آیت بشارت مآل برآمد: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ در آن هنگام مسرت سرانجام، حاضرین همه به آواز بلند «سمعنا و اطعنا» گفتند و از حد افزون خوشوقت و ممنون شدند و همه به خاطر خرم گفتند: ای حضرت شیخ کامل! مراد دل ما الآن حاصل شد. آن عالی همت و خجسته خصلت فرمود: سرنوشت این غریب مودت سرشت همین بوده است و در این خیر بزرگی مأمول می‌کنم. مشتاقان از حضور آن صاحب ارشاد با جمعیت خاطر و دل شاد مرخص شدند.

پس از دو ماه، آن مسافر عزیز از مسافرخانه ملوکانه به خانقاه رفتند و در درون آن کتابخانه کبیر راه یافتند که در آن قریب به دو هزار کتب نادر النسخه موجود بود. در میان آنها صحاح سته را پیدا کردند و فرمود: سالهاست من مشتاق همین کتب بودم. در ایامی که در مسافرخانه اقامت داشتیم، شنیدم که کتب صحاح سته در تکیه رئیس مجلس

مشایخ حافظ فیض الله افندی هست که وی همین خانقاه است که من نشستام. خواستم او را بنویسم، به جهت آن شیخ ابراهیم مغربی را فرستادم که کتب سته مذکوره را بیاورد. شیخ مومیّ الیه رفت و با دست خالی آمد و گفت: رئیس می گوید به این اسامی ما کتب نداریم، مرا در این باب معذور دارند.

آن قدوة العرفاء فرمود: من می دانم حکمت این ماجرای معروضه چیست. حکمتش آن است که من طالب حق و حقیقت بودم و سالک شاهراه مودت و من می خواستم غواص وار از ابحار سته، جواهر اسرار را استخراج بکنم. رئیس مومیّ الیه به خیال خامی مرا از آن شغل گرامی منع کرد و در میان طالب و مطلوب، حجاب و حائل شد. خطایی کرد و بخیلی نمود. غیرت الله هرچه او داشت، از دستش گرفت و به من داد که من می خواستم خدا عمر و فراغتی مرا بخشد، من خدمتی بکنم به آل گزین حضرت سید المرسلین - علیهم السلام. به مقتضای این دو آیت جلیله ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ و ﴿وَإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ الحمد لله ثم الحمد لله هرچه از یزدان کارساز می خواستم، همه را بخشید و تیر مناجاتم به هدف اجابت رسید که اکنون به عون باری، اسباب جمله مهیاست که اینک لجام توسن عرصه کارزار در دست من است. ان شاء الله پس از این من در این باب نفسی ضایع نمی کنم و آنی منقضی نمی گردانم، الا که در این میدان محبت بر وفق مراد، مردانه جولان خواهم کرد تا آوازه آن ابدالدهر بماند و وسیله رحمت شود و واسطه مغفرت. هزار افسوس که مناقب پاک خاندان رسالت - صلوات الله و سلامه علیهم - که امروز گنجینه وار مدفون است و پنهان است از عیون اهل سنت و جماعت. هرچند که موجود است در صحاح، ولی آن شش کتاب چون کیمیا نایاب است. چون به صحت آنها علمای اهل سنت همه متفق اند، من می خواهم از آن کتب سته آن کنز مخفی را به دست بیاورم و حرز جان بکنم و در سویدای دل نگاهدارم و در قالب تألیف خود بنهم تا حکمش روان باشد، مانند حکم روان در ابدان انسان. پس از آن تصنیف مودت اساس، خود را به لباس کتاب احسن و یا به هیئت آفتاب روشن در پیش انظار عموم ناس بگذارم که وی تا قیام الساعة رهنمای امت باشد و دوی درد جهالت و سرمایه سعادت کونین گردد و سبب دولت دارین.

متعاقب این بیان، آن وحید دوران با سوز دل و جان و آه جگرسوز، قطراتِ مَطْرَاتِ سرشک دیده گریان را بر خاک فشانند و این پنج بیت نعت مانند گنج را بخوانند:

به دوستی نبی و ولی، اساس نهاد
 جهان و هرچه درو هست خالق جبّار
 نوشته بر در فردوس کاتبان قضا
 نبی رسول و ولی عهد حیدر کرّار
 که نیست دین هدی را به قول پاک رسول
 امام غیر علی بعد احمد مختار
 ز بعد او حسن است و حسین حجّت او
 مجوی جهل برین کار مردم دیندار
 سپاس و متّت... خدای را که نمود

رو نجات و شدم از حیات برخوردار
 الحاصل، از کتب سنّه مذکوره، چهار کتاب معتبر تألیف کردند. اتمام آنها به ده سال
 میسر شد. ینایع الموده از آن چهار است، به همت ملک التّجار جناب میرزا مهدی آقای
 بوشهری - سلمه الله و نالّ ما یتمناه - به زیور طبع آراسته شد.^۵ کتاب مستطابی، آن
 سلیمان زمان دارد که ارباب دل و دانش به آن مشتاق و مفتون است:

فرید عصر بود آن یگّه تاز عرصه عرفان
 که وصف پاک او از اقتدار خامه بیرون است
 چو او غواص دریای محبّت کرد استشهاد

تو گویی نظم قیمت دار حافظ، درّ مکنون است

حضرت شیخ مرحوم، که الحق در سایه فقر محمدی و اجلال سرمدی، حامل بار
 امانت بود و صاحب کرامت، محبوب القلوب خواص بود و مرشد محبّان مودّت
 اختصاص. بارگاه سیادتش مرجع افاضل بود و خانقاه رشادتش ملجأ اکابر. مرحوم
 شیخ سیدجمال الدین الافغانی از آن جمله فضلا بود و همیشه در حلقه آن سرحلقه
 محفل صفا بود.

روضه خلدبرین، خلوت درویشان است مایه محتشمی، خدمت درویشان است
 وزرای پیشین دولت ابد مدّت عثمانی، علی الاکثر، از مخلصان آن پیر روشن ضمیر
 بودند. یوسف رضا پاشای مرحومی از آن جمع بود و پروانه آن شمع.

به هواداری آن شمع، چو پروانه، وجود تانسوزی، نشوی از خطر عشق خلاص
 سفرای فلاطون رای ایران و توران به کرات به زیارتش آمده آن بزرگوار را دیده‌اند و

کلمات روان پرورش را به گوش جان شنیده‌اند. پشمین کلاه آن شیخ دل آگاه را حکمدار خطه کاشغر یعقوب بیگ مرحومی با واسطه سفیرش سید یعقوب خان تاشکندی خواست. آن عالیجناب به همراهی سفیر به حکمدار مشارالیه فرستاد. خسروان قبله حاجات جهانند ولی از ازل تا به ابد، فرصت درویشان است شیخ مرحوم در وفات سلطان عبدالعزیز خان - علیه الرحمة والرضوان - از حدّ افزون محزون شدند. در آن هنگام بلوی سرانجام، شهزادگان جوانبختان خوف و هراسی داشتند از بدخواهان، به فحوی حدیث شریف «لایرد القضاء الا الدعاء» هر کدام دعای آن مسیح دم را غنیمت دانسته به پیشش آدم فرستادند، از برای استجلاب دعا و استمداد که هر یک مظهر دعای اجابت مقرون آن ذات مستجاب الدعوات شد. حتی شوکت مآب سلطان عبدالحمیدخان، خواجه خود، علی محوی افندی مرحومی را ارسال نمود. خواجه مؤمنی الیه به خلوتخانه آن عارف عزلت نشین با اجازت درآمد و هیچ کس در آن حالت بی رخصت آن بزرگوار نمی توانست که به حضورش درآید. داعی را خواست که چون ندیم مجلس خاص و محرم رازش بودم و فرمود: کاغذ سفیدی بیار و این حدیث را بنویس. داعی، امتثالاً لأمره العالی، فی الفور نوشتم به نزد مبارکش گذاشته از راه ادب به حجره خود آمدم. بعد از ساعتی دیدم خواجه مؤمنی الیه از حضورش بیرون شد و رفت. متعاقب آن به حضور آن عالی نظر درآمدم و نوشته خود را نیافتم و جسارتی نداشتم که پرسم از آن. عارف صاحب برهان به فراست، عقده مافی الضمیر داعی را دریافت و فرمود: شهزاده عبدالحمید افندی، خواجه خود را پیش من فرستاده خواهش دارد به خفیه پیش من بیاید و من به او نفس و دعا بکنم. معلوم شد که خیلی ترس و واهمه داشته است. حتی در شبها نمی توانسته است به آرام خواب بکند. در جواب گفتم: خانقاه ما مساعد نیست به تشریف فرمایی ابنای ملوک، از طرف ما در تشریفات ایشان قصوری واقع خواهد شد، این هم خوب نیست. مناسب آن است که در اینجا من دعا بکنم بس است که ایزد تبارک و تقدّس فریادرس است، و گفتم: داعی در غیاب بهتر است از دعای در حضور. بنابراین از بهر استشهاد و معذرت، حدیث محرّر را با خواجه مؤمنی الیه به سوی آن شهزاده فرستادم. حدیث شریف مرسول این است: «دُعَاءُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ عَلَى ظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابَةٌ».

خلاصه الکلام آنکه: از حسن تأثیر دعای خالصانه آن نیک بخت، بعد از شش ماه، شهزاده صاحب تاج و تخت شد و پادشاه عالم پناه.

روی مقصود که شاهان جهان می‌طلبند مظهرش آینه طلعت درویشان است حضرت والد ماجدم در ابتدای جنگ دولت علیه عثمانیه و روسیه، به ناخوشی استرخاء مبتلا شدند. در بدایت، آلمش کمی بود و روز به روز بسیار شد. فیضی بیگ، که از اطبای حاذقه عثمانیه است، مداوا می‌کرد که مؤمنی الیه حالا به رتبه پاشایی سرافراز است. آن مرض مانند محاربه امتداد یافت و در غایت جنگ نیز اشتداد کرد. پس از وصیت و در آخر نفس فرمود: «مرانصاری شهید کرد». و کسی جرأت نکرد که بپرسد معنی این حرف مخوف چیست. و ندانستیم که سخن آن عارف بالله و واصل إلى الله به چه مؤول است. طبیعی که تداوی می‌کرد، چنانچه ذکرش سبقت نمود، مسلمانی بود نه نصرانی. در این امر، مدّت قلیلی متحصّر بودیم و در حالتی که از فراقش دل ما خون بود و چشم ما جیحون. مغلوبیت دولت علیه عثمانیه به یکبار شایع شد؛ آن وقت فهمیدیم که مقصود آن بزرگوار از این فرمایش چه بوده است.

نفخه روح قدس باشد و الهام خدای هرچه در خاطر و اندیشه او کرد گذار و در سال ۱۲۹۴ در ششم ماه شعبان غفران نشان، در روز پنجشنبه صبحی در ساعت سه، عندلیب خوش الحان روان پاکش از قید قفس تن خاکی آزاده سر به یکبار طیران کرد و به گلستان وصال حضرت جانان بیبوست، قدس الله سرّه و انار برهانه. از فراق صبرسوز و تحمل گداز والد مهربان، تب و تابی داشتم و در دل آتش و در دیده آبی. هرهم دیده‌گریان بود و همدم آه آتش افشان.

کجاست همنفسی تا که شرح غصّه دهم که دل چه می‌کشد از روزگار هجرانش روز وفات آن غوث الصمدانی، تاریخ مغلوبیت دولت علیه عثمانی است. تاریخ تام رحلت آن قطب العارفین، این آیت شریفه است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. تاریخ مبارک مذکور را مدیر مطبوعات عثمانیه، نزهت افندی مرحومی یافت که وی از حضرت شیخ از علم حدیث اجازت گرفته بود.

اکنون وقت آن است که شمّه‌ای از احوال ملالت اشتمال خود بیان بکنم. و نخستین، آیتی از سوره یوسف برخوانم و به فحوای آیه کریمه، ماجرای خود را به پایان برسانم. قال الله تعالی فی کتابه الکریم: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلْسَائِلِينَ﴾ صدق الله العظیم. داعی به والد ماجد سلیمان نام یعقوب نشان، از حد افزون محبتی داشتم و همیشه تخم مهرش را بر زمین دل می‌کاشتم. چون سایه شفقتش علی الدوام بر سرم بود و نظر عاطفتش بر رخ اصفرم؛ فیض نظرش مرا سرافراز کرد و دانای راز.

فیض نظر حضرت یعقوب ایله عصرک بر یوسفی یم حیف کیم اخوان بیلمز
 مخدوم اصغرش بودم و محبوب دل صفا پرورش. از این روی، حسد اخوان در غلیان
 آمد و آثارش نمایان گشت. آری، حضرت یوسف - علیه السلام - جفای اخوان را کشید
 در حیات والد گریان، و من ناکام، اذای برادران را دیدم بعد از وفات پدر مهربان.
 حضرت یزدان، عاقبت آن پیغمبر را در مصر، سلطان صاحب تاج و سریر کرد و من کمتر
 را در ملک محبت امیر.

خانه زاد محنتیم، آسودگی کم دیده ایم

آنچه غیر از زخم بیند، ما ز مرهم دیده ایم

هر کس از آینه بیند جمال کار خویش

ما جمال کار در پیشانی غم دیده ایم

من سالک گدای حریتم و خاکپای حضرت شاه ولایت. میراثی که در حصه من
 اصابت کرده است، محبت است. در لباس محنت با صد اجلال در آستانه سعادت
 نشسته ام، با بخت نژند و همت بلند در کنج عزلت نشسته ام.

هزار شکر که میر بدولتم امروز گدای درگه شاه ولایتم امروز
 ز ملک و مال و متاع جهان نصیبم نیست و لیک، مالک ملک محبتم امروز
 اگرچه نیست مرا هیچ ثروت و سامان همین بس است مرا هست همتم امروز
 به پیش عالمیان روشن و نمایان است چو آفتاب درخشان، سیادتم امروز
 ز مهر آل نبی باسعادت، سعدین سزد که بهره برند از سعادتم امروز
 به بطن سی و دو، به ابوالحسن رسد نسبم به کی است خلق بدانند نسبتم امروز
 منم که گوهر دریای صلب پاک حسین که ناقدان بشناسند قیمتم امروز
 به یاد روی پریچهره خلوتی دارم بجز ملک که درآید به خلوتم امروز
 عطاردار لب تحسین سزد که بگشاید به طبع قادر و کلک بلاغتم امروز
 رسول گفت «انا افصح» بنام عالم را گرفت صیت و صدای فصاحتم امروز
 به قوم ناکس و نادان که التفاتم نیست به اهل دانش و فضل است الفتم امروز
 سزد که کنند زمن [مهر] مخلصان در یوزه که گنج مهرم و کان مودتم امروز
 ادای خاصّ چو برهان خوشنوا دارم که عندلیب ریاض مودتم امروز
 من که مرد مشتاقم و سردفتر عشاق، همدم داغ و درد است و مونسم آه سرد.
 همچون قلم دیده پُر آب دارم و چون مردم دیده گرداب.

لب وعده کرده بود که گوید غمم بیار وقت است اگر به وعده نماید وفا لبم
 غریب بینوایم و بلبل بلخ و بخارا که آه سحرخیزم شمع بزم مشتاقان است و نوای
 حالت انگیزم غذای جان شب زنده داران. در این موسم نوبهار فرخنده آثار، هر صبح و
 مساء به الحان خوش و روح افزا این دعا را می خوانم:
 همیشه تا به بهاران صبا به صفحه باغ هزار نقش نگارد به خط ریحانی
 به باغ ملک و به شاخ امل، به عمر دراز شکفته باد گل دولتت به آسانی
 باقی امرکم العالی مطاع

فی ۷ صفر الخیر سنة ۱۳۲۵ و فی مارت الرومی سنة ۱۳۲۳ یوم الجمعة
 پیرزاده بلخ و بدخشان و قندوز
 سید محمدبرهان الدین الحسینی البلخی
 غفرله

پی نوشت ها

1. This article is supported by BAP.
۲. برای ارفع الدوله رضاخان دانش سفیرکبیر سابق حکومت ایران در استانبول نوشته شده است. مؤمی الیه الیوم عضو جمعیت اقوام هستند.
۳. درباره سیدسلیمان بلخی و افراد خانواده اش ر. ک: اوز، یوسف، «نامه نگاری دو دوست»، آینه میراث، دوره جدید، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۲، (پیاپی ۲۳)، ص ۱۸۵.
۴. آنان که هنگام مسافرت، تولد یافته اند.
۵. برای چاپ های بتایع الموده، ر. ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۹۰.
۶. از روی فیض نظر حضرت یعقوب، یوسف عصر هستم، حیف که اخوان نمی دانند.

دوره جدید سال سوم، شماره دوم تابستان ۱۳۸۴ (پیاپی ۲۹)

سابقه
ایرانه حکومتها آشنا بود سفیر کیوی ارفع کرده رضا دانش خانه یار شده
دوره ایبه امروز محبت اقسام اعضا شدند (۱۹۴۷)

ای دلیل دل که گشته خدا را مددی که غریب از بند مرو به لالت برود
حضرت سید شیخ سلیمان الحسینی البلخی طاب الله شراه و جعل الجنة مشواه
پایه نوزاد این دعا کنی مودت شعرا است . مرحوم مشاد الیه ابا
عن جد به وفاداره آزاره حکما در آن قناریز و بدخشان است . و مقتدا
و عربی تمامی قبایل قطعان است . مکتوباتی که در نزد ثناخوان شما
موجود و محفوظ است که امروز تو جهان دل به حاصل ماست
و برهان بحث مدعا است حدیث دوست فلانم مگر حضرت دوست
که آشنا معنی آشنا نام دارد حضرت قبله گاهم در تاریخ ۱۲۶۹ هجری
باسمه منکوحه (سیده سعیده ، سیده آی قوی ، سیده بی بی جان) و یک جا رسیده
مستشرق (در روانه) و ~~شش~~ اولاد (غلام قادر ، احمد سعید ، نورالذکره الحنفی
محمد رفیع ، ای جان ، ساجده . یوله انیک تولد از لاله به محمد علی آقا لاله
ازها) و چندین کنیز و غلام فرمانبردار و بعد از رسیدن نفوس مرید
و مریده جانبار از توفیقات سبحانی و از جذبات رحمانی
سلطان ابراهیم ابن ادهم دار توبه دارات و دار و دایر نموده بود در شب
مسعود پیش از زود در تکوین شمس بدیع جمال عاقبت محمود عازم کعبه
مقصود شده اند . هجرت آن رهنمای سالکان طریق محبت
داستان دلسوز است و جان افروز مختصر نیست ولی مطول است
چون زلف دلبر از خوف الطناب مالالت اختصاص و از غلام کنایه

همیشه تا بیا زمان صبا بصفه باغ : هزار نقش تکا در بخت بر بخت
بباغ و باغ امل بجز در لذت شکفته باد کل دولتت با سانی
باقی امر که العالی مطاع فی ۷ صفحہ اخیرہ لکھ او فی مارت لرومی لکھ ایوم

بیزارده بلوغ و بدخشان و قدوز
ستاد محمد پربهان اللہ
الحسنی البلقی
عقله

استان بولہ اسکدرہ بوستانخی رہ قلاون
جایزہ عزیزہ خاصہ بہ عائد کو شکر مقیم المین
انشا ایرتہ

سید محمد پربهان الدین بلخی حضرت لاری طرفین
مشروطیت و زمانہ مجلس مجبوران عثمانی یہ خطبہ یا بیان استاد عابد
منشی و مشہور سابق حلب مکتوب محبت پاک تقدیر ایدین
مرجو ملک انشا سید فاضل کوثری خانہ قائمہ الشریعہ
بوجہ الأدلہ و القیود و تحقق افلاک مسیبت داعیانہ منہ منی و قبیلہ ابی بک
غرض مقادیرہ تخصیص اید لیکلی حالہ اخیراً تنقیحات مکررہ نتیجہ سی
اولہ برق نصف برادہ سنہ تنزل ایدین معاش کمترینا کثرت عالمیہ کورہ
پاک کفایتز قالما سندن فاشی علی الاطلاق احقا ذکر امتنا ترقیہ حال البری
مہم بر حدیث منی اچیندہ امرہ موحدینہ توحیدہ و تلقین ایدین ذات حضرت
رسالتنا ہنک اجر از رضای مقدسہ رغبتہ کمیت اصلینہ ارجاع
و ابلاغنی مستدعی مقادیرہ تقدیم استدلیم عرض حال داعیانہم ہیئت کراماری
و اریطہ بحق نظر وقتہ التوق قید صریحہ مالہ نظارتہ حوالہ بیوردیشدی
ناظر سابق زمانہ بونک ظہرینہ یازدین اعلامہ معاش عاجز اندہ پاک

اسناد / نامہای بہ سفیر کبیر ایران در استانبول



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی